

اندیشه انتقادی دوره باستان با تأکید بر شاهنامه فردوسی

علی آسمند جوتقانی^۱

چکیده

اندیشه سیاسی از جمله موضوعات مطرح در ادب فارسی است که از دیرباز در شعر فارسی تجلی و نمود و بروز داشته است. جلوه‌های گوناگون تفکر انتقادی _ سیاسی به‌خصوص در داستان‌های باستانی و بخش‌های اسطوره‌ای، حماسی و تاریخی شاهنامه پیوند اندام‌واری با معنای شخصیت شاعر دارد. این مقاله درصدد آن است تا با روش نمونه‌گیری تصادفی، اندیشه انتقادی حاکم در دوره باستان و رفتار حاکمان را در نمایش قدرت، سلطه و نابرابری اجتماعی بررسی نماید. تنوع محتوای سیاسی و درون‌مایه‌های انتقادی این حماسه بزرگ از حیث رفتارهای صاحبان قدرت و حاکمان با زیردستان و روش‌های بیدادگری آنان با عالمان، وزیران، موبدان، رقیبان، رعایا و حتی دشمنان که به شکل‌های مختلف نمود یافته؛ بیان‌گر گفتمان سیاسی حاکم در دوره باستان است و به‌عنوان سند تاریخی وسیله‌ای برای شناخت اوضاع و احوال اجتماعی برای نسل‌های هم‌زمان و پس از خود است. ضمن آن‌که فردوسی بخش عمده‌ای از شاهنامه خود را صرف حماسه نموده؛ ولی این بررسی نشان می‌دهد به‌رغم داعیه‌های دادگری و عدالت، زیاده‌خواهی، تعدی و ظلم، انتقام‌جویی، تطمیع و تهدید، انحصارگرایی، کشتن صاحبان خرد، دروغ و ده‌ها روش نکوهیده دیگر، تفکر غالب در دوره باستان بوده است.

کلیدواژه‌ها: اندیشه انتقادی، دوره باستان، روش‌های بیداد و ستم و شاهنامه

فردوسی.

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اسلام‌شهر، دانشگاه آزاد اسلامی، اسلام‌شهر، ایران.

مقدمه

تفکر سیاسی - انتقادی و بیان مسائل سیاسی در ادبیات ایران دارای سابقه‌ای دیرینه است. از اولین نمونه‌های تفکر سیاسی در ادبیات ایران می‌توان به شاعرانی چون کسائی مروزی، فردوسی و ناصر خسرو اشاره کرد. ابن مقفع (م ۱۴۲هـ. ق) جزو اولین کسانی است که با ترجمه آثار متعددی از زبان پهلوی به عربی مانند کارنامه اردشیر بابکان، نامه تنسر و خدای‌نامه، در این راستا گام نهاد. خدای‌نامه از جمله تاریخچه‌ای از سلطنت ساسانیان است که ابن مقفع، نام "سیر الملوک العجم" بر آن نهاد. فردوسی نیز از اولین کسانی است که تفکرات سیاسی دوره باستان را در شعر خود آورده است. از داستان‌های باستانی شاهنامه که از منابعی چون مقدمه شاهنامه ابومنصوری و اخبار رستم که از آزادسرو نامی استفاده شده، به اندیشه انتقادی دوره باستان می‌توان پی برد.

اندیشه انتقادی یکی از مهم‌ترین زمینه‌های اصلی داستان‌های باستانی شاهنامه است. شاهنامه نمودار فرهنگ و اندیشه و آرمان ملتی است که در طی قرون گذشته در راه آزادی و شرافت، تلاش و مبارزه کرده و دادگری و عدالت را خواستار بوده‌اند. به قول دکتر اسلامی ندوشن «در شاهنامه وصول به انسانیت سترگ از طریق نبرد با ناحق و ناروا درآویختن با دیو و دیوسالار نیز از طریق ایثار و جان‌بازی و داد و دهش و پای‌بند بودن به "نام" مسیر می‌گردد» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۱: ۱۳). برای اهمیت این تحقیق همین بس که آشنایی با اوضاع و احوال سیاسی - اجتماعی دوره باستان رنج‌های ملت ستم‌دیده از پس بیدادگری‌ها و قتل‌ها و ویران کردن شهرها را دریابیم.

مقابله با بیداد و با نیایی که می‌خواهد فریب‌کاری و کژی را بر کرسی بنشانند، گفتمان غالب این دوره است. در طول روایت‌های باستانی آنجا که حماسه یک قوم برای دفاع از هستی خود شکل می‌گیرد، جدال بین بیداد و دادگری در تمام دوره‌های شاهنامه اعم از اسطوره‌ای، حماسی و تاریخی مشهود است.

در این حماسه سیاسی دو طرف راستی و ناراستی، حق و باطل و خوبی و بدی در مقابل هم صف می‌کشند. مقابله با دروغ و فریب و عاملان آن هم چون افراسیاب و دیو سپید که از آن سوی البرز راه را بر هر چه ایزدی است، می‌بندد و مبارزه با ضحاک که از

دشت تازیان می‌آید و مقابله با کاموس و خاقان که از بیابان‌های دوردست ترک و چین است و با تمام نیرو برای ضدیت با دادگری می‌جنگند. در همان حال که ما با خواندن شاهنامه تاریخ باستان، اسطوره و حماسه را درمی‌یابیم؛ در عین حال به گفتمان انتقادی و اندیشه‌های سیاسی حاکم بر زمان، آگاهی یافته و از داد و بیدادها و عدالت و ظلم پادشاهان قدیم آگاه می‌شویم. به عبارت دیگر ما ضمن درک حماسه ملی با تفکر سیاسی و مجاهدات ملت برای تحصیل استقلال و عظمت ایران و نبرد با ناراستی و تلاش برای دادگری و غلبه راستی بر ناراستی و کژی‌ها هم آشنا می‌شویم. همین موضوعی که در ورای حماسه و اسطوره و تاریخ، مغفول مانده است.

پیش از آن‌که به شناخت اندیشه‌های فردوسی بپردازیم، یادآوری می‌کنیم که در بررسی‌های خویش خواهیم کوشید تا بیشتر آن‌چه را که از دوره باستان در شاهنامه نمود و بروز دارد، تحلیل کنیم، نه آن‌چه را که قهرمانان بنا به بایستگی‌های زمانه و مکانی ویژه می‌گویند.

در این نگرش تاریخ زمینه‌ای برای ادبیات نیست، بلکه این ادبیات است که زمینه فهم تاریخ است. بنابراین، این اثر ادبی است که با نمایش نظام‌های رفتاری و اجتماعی، سند تاریخی محسوب می‌شود (آقاگل‌زاده، ۱۳۱۶: ۲۱). طبق این نظریه تفکر انتقادی، بررسی انتقادی دوران باستان از مستندات شاهنامه فردوسی، سند تاریخی است و می‌توان آن را تاریخ فعال دانست.

پیشینه تحقیق

اندیشه انتقادی - سیاسی به لحاظ غلبه موضوع حماسه در شعر فردوسی بر دیگر موضوعات، تاکنون مورد توجه جدی قرار نگرفته است و می‌توان گفت اثر مستقلی که به تفکر انتقادی - سیاسی در داستان‌های حماسی فردوسی پرداخته باشد، تدوین نشده است. باقر پرهام، در کتاب "با نگاه فردوسی"، مبانی خرد سیاسی ایران را به طور گذرا مورد بررسی قرار داده و بدون این‌که وارد داستان‌های فردوسی شود، صرفاً به مبانی خرد سیاسی پرداخته است.

مصطفی رحیمی هم در کتاب "تراژدی قدرت در شاهنامه" به بررسی علل قدرت و

قدرت‌جویی در شاهان باستان پرداخته است.

آقای جوانشیر نیز در کتاب "حماسه داد" بحثی اجمالی در محتوای سیاسی شاهنامه فردوسی دارد. هم‌چنین پایان‌نامه "مردم‌سالاری و خودکامگی در شاهنامه فردوسی" از رضا اوجاقتی اشاره مبسوط در خصوص عوامل مؤثر در مردم‌سالاری دارد. محمدسالار کسرائی نیز در مقاله "اندیشه سیاسی فردوسی" مباحثی در این خصوص ارائه نموده است. با این همه، هیچ یک به طور اخص به تحلیل گفتمان انتقادی - سیاسی در روایت‌های داستانی شاهنامه پرداخته‌اند.

بحث و بررسی

«تمدن ایران از ازمئه باستان یعنی دوره ایلامی و مادی و آن‌گاه هخامنشی و دوران بعد اشکانیان و ساسانیان و حتی بعد از اسلام به لحاظ سیاسی، دارای حکومت موناشرسی یا سلطنتی بوده است» (پهنادیان، ۱۳۸۶: ۲۳۵) در دوره‌های مختلف باستان به علت خوی قدرت‌گرایانه و استبداد، همواره ظلم و بیداد در همه ارکان نظام سیاسی رایج و جزو خوی حاکمان و صاحبان قدرت بوده است. «مصدق کامل، روابط حاکم میان شاه و رعیت در ادوار تاریخی مورد بحث ماست. شاه بر این باور است که "اجع کلبک یتبعک" (سگت را گرسنه بدار تا از تو فرمان برد) (سجادی، ۱۳۸۷: ۸۷) بر همین اساس جدال بین نیکی و بدی و خیر و شر یا اهورا و اهریمن در تمام این دوره سایه انداخته است.

به قول یکی از محققین معاصر «در شاهنامه وصول به انسانیت سترگ از طریق نبرد با ناحق و ناروا، درآویختن با دیو و دیوسالار نیز از طریق ایثار و جانبازی و داد و دهش و پای‌بند بودن به "نام" مسیر می‌گردد» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۱: ۱۳).

طبق گزارش‌های شاهنامه در دوره‌های اسطوره‌ای، پهلوانی و تاریخی، پیوسته داد و دادگری و عدالت و مبارزه برای به دست آوردن آن از یک‌سو و خردورزی و در نتیجه فره ایزدی برای حاکمان و صاحبان قدرت امری بدیهی و لازم بوده و هرگاه پادشاهی از این موضوعات دور شده، فره ایزدی از او روی‌گردان شده است. «نهاد شاهی در اندیشه فردوسی واجد ویژگی‌های خاص است که در واقع بیان‌گر نظام شاهی آرمانی در اندیشه‌های سیاسی ایران باستان است» (رجایی، ۱۳۷۲: ۶۸) «فر در اوستا عبارت است از

نیروی پشتیبانی‌کننده و تأییدی که از سوی اهورامزدا به سرزمین یا کیان پادشاهان قرار می‌گرفت» (عبداللہی، ۱۳۶۹: ۱۰۴).

آن‌چه از شاهنامه از روایت‌های اسطوره‌ای ایران باستان و بخش حماسی و تاریخی شاهنامه مستفاد می‌شود آن است که محیط اجتماعی و سیاسی ایران در گذشته به علت خودکامگی مطلق سلاطین و جهل و بی‌خبری مردم و فقدان آزادی‌های فردی و اجتماعی و روح ظلم و بیداد، برای بیان مسائل سیاسی هموار نبوده است. کما این‌که خودکامگی جمشید بنیاد حکومت اعیان و اساس اریستوکراسی قدیم آنان را متزلزل کرده بود و نجبا و موبدان در برابر شه‌ریار حق بحث و چون و چرا نداشتند تا این‌که همین خودکامگی و استبداد جمشید، به زندگی او پایان داد. یا از داستان ضحاک و کوشش انتقام‌جویانه فریدون و قیام دلاورانه کاوه آهنگر برمی‌آید که مردم ایران از دیرباز دست به جنبش‌های اعتراضی علیه بیدادگران عصر زده‌اند.

در ایران ضدیت با حکومت و پادشاه، کيفرهای سنگینی در بر داشته به طوری که «داریوش در کتیبه خود از یاغیانی نام برده که گوش و زبان‌شان بریده و چشمانشان کور شده و سپس برای عبرت دیگران آن‌ها را به دار آویخته‌اند» (هاشمی، ۱۳۸۴: ۱۶۰).

اگر بپذیریم که «هر ملتی به تنهایی و بائقۀ قریحه و طبع، موجد مؤسس اصلی حماسۀ خویش است و شعرا تنها عمال و کارگزاران او در تدوین و تنظیم آن شمرده می‌شوند» (صفا: ۱۳۹۰: ۳۰). باید گفت آن‌چه در شاهنامه در خصوص اندیشه سیاسی دیده می‌شود زاینده تفکر ملت ایران مربوط به دوره تاریخی، پهلوانی و اسطوره‌ای است.

مسئله دیگر آن است که منظومۀ حماسی - سیاسی شاهنامه در نتیجۀ مجاهده و نبرد مردم با معتقدات ساده و ابتدایی برای تشکیل ملیت و مدنیت است. به همین دلیل در میان هر ملتی وقتی حماسه شکل می‌گیرد که اندیشه‌های سیاسی به کمال برسد و این حاصل نمی‌شود مگر آن‌که تمدن قوم به کمال و ترقی برسد.

فردی با تشخیص درست از واقعیت‌های ایران باستان و با استفاده از روایت‌های شفاهی و کتبی گذشتگان به تحلیل گفتمان انتقادی - سیاسی دست یازیده است. در تصویرگری او «تناوب دوره‌های خوب و بد در شاهنامه (دوره جمشیدی، از پس آن ضحاک، باز از پس آن فریدونی) برای آن است که بنماید که پیمان‌ها پر می‌شوند. انسان اگر با چشم باز مراقب

قوانین بنیادی زندگی نباشد، بهایی را گران خواهد پرداخت» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۱: ۱۱).
روش‌های ظلم و بیداد پادشاهان برای سرکوب و آرام نگه داشتن مخالفان اگرچه همواره به وسیله ناقلان و تاریخ‌نویسان و گزارشگران که دست‌نشانده حاکمان بوده است، تحریف شده؛ با این همه از لابه‌لای منابع، قابل فهم و درک است.

متأسفانه این توصیف‌ها ناشیانه و یا با شگردهای حرفه‌ای توسط شاعران در فتح‌نامه‌ها به گونه‌ای مطرح شده که آسیبی به وجهه ممدوح وارد نشود. از این رو به جای عبارتهایی هم‌چون: تهاجم، یورش، شبیخون، غارت، چپاول، زورگویی، سوزاندن و به آتش کشیدن، به زیر سم ستوران انداختن، قتل و امثال این‌ها از عبارتهای لطیف هم‌چون: فتح، تسخیر، پیروزی، گشودن، گشایش، ورود به شهر، آزادسازی شهر، رهایی، استقبال عمومی و امثال این‌گونه القاب استفاده شده است.

با این همه به این علت که شاعران و نویسندگان بیشتر اوقات خود را در دربار سپری کرده و مصاحب پادشاهان و امیران بوده و در بزم و رزم و مراسم خاندان سلطنت حاضر و ندیم شاه و درباریان بوده‌اند، از اشعار و نوشته‌های آنان بهتر می‌توان با وضعیت دربار آشنا شد.

طبق شواهد تاریخی «کشتن، اره کردن، با میخ به دیوار کوبیدن، کور کردن، زنده قطعه قطعه کردن از ویژگی‌های خشونت‌آمیز جامعه قبیله‌ای است» (رضاقلی، ۱۳۸۴: ۲۰۴)؛ این روش‌های کشتن و نابود کردن مخالفان در سراسر داستان‌های شاهنامه به خوبی آشکار است. در خصوص روش مرگ جمشید در شاهنامه آمده است:

به اره‌ش سراسر به دو نیم کرد جهان را ازو پاک بی بیم کرد
(فردوسی، ج ۱، ۱۳۷۹: ۴۹)

این تفکر منطقی به نظر رسیده که «جهان را ازو پاک بی بیم کرد» یعنی وقتی مجرم (به فرض که بپذیریم جمشید در مقابل ضحاک مجرم است) به سختی سرکوب شد، دیگر بیمی نبود که دوباره کسی مزاحم ضحاک شود. این تفکر حقوقی سرکوب‌گر را فردوسی از تلقی ضحاک و جامعه نقل می‌کند. این تفکر، هزاران سال طول کشید و تغییر جدی پیدا نکرد و ضحاک نیز با همان مکانیسم تنبیه شد.

کشتن و کور کردن پدران و پسران هم، در این دوره برای پادشاهان امری عادی بوده

است. کما این که اگر تاریخ کشور خود را نگاه کنیم خواهیم دید کسانی که به این جنایت دست نزده‌اند شمارشان اندک است.

الف) روش‌های بیدادگری حاکمان

روش‌های ظلم و ترفندهایی که حاکمان در دوره باستان برای تسلط بر مردم و دفع دشمن به کار می‌گرفتند، متفاوت و بنا بر مقتضیات زمان بوده است. نمونه‌های این تفکر انتقادی به نقل از شاهنامه که به صورت تصادفی از بخش‌های تاریخی، اسطوره‌ای و حماسی مستفاد می‌گردد؛ موارد زیر است:

الف-۱) تزویر و حيله و فریب

شاید مهم‌ترین روش برای دفع دشمن و سیاست‌ورزی، تزویر، حيله و فریب بوده است. عاملی که بسیاری از انسان‌ها در دام آن افتاده و باعث شکست‌شان می‌شده است. از جمله این کارها در شاهنامه، اقدامات خسرو پرویز است که وقتی دید گُردیه با گسته‌م همراه شده و همسر او شده است با تزویر و فریب، گُردیه را فریفت تا گسته‌م شوی خود را بکشد.

چو شب تیره شد روشنایی بکُشت لب شوی بگرفت ناگه به مشت
از آن مردمان نیز یار آمدند به بالین آن نامدار آمدند
بکوشید بسیار با مرد مست سرانجام گویا زبانش بیست
سپهد به تاریکی اندر بمرد شب و روز روشن به جویا سپرد
(فردوسی. ج ۷، ۱۳۷۹: ۳۰۲)

دیگر نمونه‌ها: تزویر گشتاسب در نسپردن قدرت به اسفندیار (همان. ج ۶: ۲۲۶) و کیکاووس در نرساندن نوش‌دارو به سهراب (همان. ج ۲: ۲۴۲) و افراسیاب با کیخسرو (همان. ج ۲: ۴۲).

الف-۲) اختلاف‌افکنی میان لشکریان و صاحبان قدرت

از نمونه اختلاف‌افکنی برای دفع دشمن، کار بهرام چوبینه است که وقتی دید قدرت هرمزد افزایش یافته به نام خسرو پرویز سکه زد تا بدین وسیله بین پدر و پسر اختلاف

الف-۴) تهدید و ارباب

هر موقع تطمیع پادشاهان جواب نمی‌داد حاکمان دست به کشت و کشتار و غارت و قتل عام زده و با تهدید، دشمنان و مخالفان و بزرگان را آرام کرده و مانع مخالفت آنان می‌شدند. به قول بیهقی «از آدم الی یومنا هذا بر این جمله بوده که هیچ بنده بر خداوند خویش بیرون نیامد که نه سر بر باد داد» (بیهقی. ج ۱، ۱۳۶۱: ۶۵۹) نمونه شاهان بدکردار و غارت‌گر در شاهنامه در بخش کیانیان، کیکاووس و در بخش تاریخی یزدگرد بزه‌کار و پیروز نیای نوشیروان، هرمزد پسر انوشیروان، خسرو پرویز و شاهان پسین‌تر شیرویه و فرآیین را می‌توان نام برد.

از پادشاهانی که فره ایزدی از آنان به دور بوده و با تهدید به ظلم و ستم گرایش داشته‌اند؛ دارا پسر داراب بوده است که در مدت کوتاه چهارده سال پادشاهی، او به علت استبداد رأی به همه پادشاهان و حاکمان محلی نامه‌ای فرستاد:

که هر که ز رای و ز فرمان من بیچند ببیند سرافشان من
همه یکسره سر به فرمان نهید اگر جان ستانید اگر جان دهید
(فردوسی. ج ۶، ۱۳۷۹: ۳۸۲)

همین سخنان پایه شکست دارا را بنا نهاد.

فردوسی در خصوص شاپور ذوالاکتاف نیز آورده است که او به ملک طایر غسانی حمله می‌برد.

فراوان کس از لشکر او بکشت چو طائر چنان دید بنمود پشت
برآمد خروشیدن دار و گیر و زیشان گرفتند چندی اسیر
حصاری شدند آن سپه در یمن خروش آمد از کودک و مرد و زن
(همان. ج ۷: ۲۲۵)

شاپور پس از آن که عده زیادی از آنها را می‌کشد، گنج‌های کهن را تاراج می‌کند و طایر را در بند می‌کشد و کتف او را به شکل فجیعی از دستانش جدا می‌کند و گردن او را می‌زند و سپس تنش را با آتش می‌سوزاند.

به دژخیم فرمود تا گردنش زند، پس به آتش بسوزد تنش

سر طائر از ننگ در خون کشید
هر آن کس کجا یافتی از عرب
پس آنگاه از آنجای بیرون کشید
ز دو دست او دور کردی دو کفت
نماندی که پیشش گشادی دو لب
عربی ذوالاکتاف کردش لقب
جهان مانده از کار او در شگفت
چو از مهره بگشاد کفت عرب
(همان: ۲۲۵)

از دیگر پادشاهان که در شاهنامه از او به‌عنوان بزه‌کار یاد شده، یزدگرد است که بیست‌ویک سال پادشاهی کرد. او جانشین برادرش شد. از همان ابتدای شاهی فردوسی می‌گوید او:

کلاه برادرش به سر بر نهاد
از آغاز شاهی ترس از خود را در دل‌ها نشاند و حکومت خود را با ارباب و ترساندن مردم آغاز کرد.
همی بود از آن مرگ ناشاد، شاد
(همان: ۲۶۴)

کسی کو نپرهیزد از خشم ما
همی بگذرد تیز بر چشم ما
همی بستر از خاک جوید تنش
همان خنجری هندوی گردنش
(همان: ۲۶۵)

از این سخن همه هم‌چون بید لرزان بودند. بر همین اساس، مهرش از دل‌های مردم برخاست.

چو شد بر جهان پادشاهیش راست
خردمند نزدیک او خوار گشت
بزرگی فزون گشت و مهرش بکاست
سترده شد از جان او مهر و داد
همه رسم شاهیش بیکار گشت
کسی را نبند نزد او پایگاه
به هیچ آرزو نیز پاسخ نداد
به زودی مکافات کردی گناه
(همان: ۲۶۵)

این پادشاه به علت ترسی که در دل همگان نشانده بود، وزیران او مسائل حکومت را پیش او بازگو نمی‌کردند و از ترس پادشاه، جان از تنش خارج می‌شد. به‌گونه‌ای که وقتی نامداران ایران مرگ او را شنیدند، قسم خوردند که نگذارند از نژاد او کسی پادشاه شود. از این‌گونه شاهان در شاهنامه زیاد می‌توان سراغ گرفت.

الف-۵) تطمیع

تطمیع یکی از حرب‌های پادشاهان بوده و هر موقع حکومت‌ها خود را در خطر می‌دیدند برای حفظ قدرت خود، به تطمیع بزرگان و مهتران به خصوص لشکریان می‌پرداختند و آن‌ها را با دادن درم و دینار و مقام آرام می‌کردند. از نمونه‌های تطمیع لشکریان کار ماهوی است که برای آرام کردن آنان؛

سپه را درم داد و آباد کرد سر دوده خویش پر باد کرد
(همان. ج ۹: ۳۷۲)

از کارهای دیگر ظالمان تطمیع دشمنان برای تسلیم کردن آن‌ها بوده و تا زمانی که حربۀ تطمیع امکان‌پذیر بوده و تسلیم مخالفان با آن ممکن، سراغ تهدید نمی‌رفتند. کما این‌که اسفندیار برای تسلیم کردن و به بند کردن رستم می‌گوید: تو کسی هستی که:

همیشه همه نیکویی خواستی به فرمان شاهان بیاراستی
اگر بر شمرد کسی رنج تو به گیتی فزون آید از گنج تو
(همان. ج ۶: ۲۳۳)

سپس اشاره می‌کند اگر چه کسی با این سخن من هم‌داستان نیست ولی تو ضمن این‌که زحمت زیادی کشیدی گنج زیادی هم به دست آورده‌ای. با این همه اگر دست تسلیم به بند من بسیاری شاه را از تصمیمش پشیمان می‌کنم.

چو ایدر بیایی و پیمان کنی روان از نشستن پشیمان کنی
به خورشید و روشن روان زریر به جان پدرم آن جهاندار شیر
که من زین پشیمان کنم شاه را برافروزم این تیره‌گون ماه را
چو بسته تو را نزد شاه آورم بدو بر فراوان گناه آورم
وزان پس بباشم به پیشش به پای ز خشم و ز کین آرمش باز جای
نمانم که بادی به تو بروزد بدان سان که از گوهر من سزد
(همان: ۲۹۷)

الف-۶) دروغ‌قدرتمندان به مردم

از جمله کارهایی که صاحبان قدرت می‌کردند فریب دادن مردم و دروغ گفتن به آن‌ها است. بسیاری از پادشاهان به سپهسالاران و بزرگان و مردم وعده‌های دروغین داده و

آن‌ها را برای رسیدن به قدرت می‌فریفتند تا آن‌ها را با نظر خود موافق کنند. ماهوی وقتی یزدگرد را در آسیاب می‌کشد و اعتراض عمومی را می‌بیند به پیشنهاد وزیرش مردم را جمع کرد و با چرب‌زبانی گفت به مردم بگو:

چنین گوی کین تاج و انگشتری
 به من داد شاه از پی مهتری
 چو دانست کامد ز ترکان سپاه
 چو شب تیره‌تر شد مرا خواند شاه
 به من گفت چون خاست باد نبرد
 که داند به گیتی که بر کیست گرد
 تو این تاج و انگشتری را بدار
 بود روز کین هر دو آید به کار
 مرا نیست جز دختری در جهان
 همانا که هست او ز تازی نهان
 تو زین پس به دشمن مده گاه من
 نگهدار هم زین نشان راه من
 من این تاج میراث دارم ز شاه
 به فرمان او برنشینم به گاه
 (همان، ج ۹: ۳۷۳)

او به ماهوی سفارش می‌کند که مردم از کجا می‌دانند این سخن راست یا دروغ است!
 بدین چاره ده کار بد را فروغ
 که داند که این راست است یا دروغ!
 چو بشنید ماهوی گفتا که زه
 تو دستوری و بر تو کس نیست مه
 (همان: ۳۷۲)

همیشه حاکمان زیردستان را دست کم گرفته و آن‌ها را به انواع دروغ می‌فریبند، ولی مردم حقایق را دریافت می‌کنند و نمی‌توان برای همیشه آن‌ها را فریب داد. در داستان قتل یزدگرد، ماهوی بزرگان و مهتران را جمع می‌کند و به آن‌ها دروغ می‌گوید:

بدانست لشکر که این نیست راست
 به شوخی ورا سر بریدن رواست
 یکی پهلوان گفت کین کار تست
 سخن گر درست است گر نادرست
 چو بشنید بر گاه شاهی نشست
 ز افسونش آمد سپاهی به دست
 (همان)

الف-۷) آز و زیاده‌خواهی

از نمونه‌های آز و زیاده‌خواهی که سیر داستانی شاهنامه را به حوزه سیاسی سوق داده است، داستان رستم و اسفندیار است. از یک سو «گشتاسب به مثابه انسانی با بینش مدرن که از تمام فضای موجود برای احیای حیات پادشاهی و سیاسی‌اش بهره می‌گیرد» (زمانی،

۱۳۱۶: دیباچه) اسفندیار گرفتار زیاده‌خواهی پدر و قدرت‌طلبی اوست و از سوی دیگر با این‌که رستم و خدمات او را خوب می‌شناسد، با حق‌نشناسی و آزطلبی به هر دری می‌زند تا رستم را قانع کند تا دست‌بسته نزد گشتاسب بیاید و تسلیم او شود تا مگر بتواند به این طریق به مقام شاهی برسد. روی‌گردانی اسفندیار از حق‌خواهی و داد و تن دادن او به خواست پدر، اگرچه در نهایت به مرگ او می‌انجامد و همان‌گونه که گشتاسب می‌خواسته اتفاق می‌افتد، ولی خود گرفتار آز و زیاده‌خواهی است.

اولین بخش سخن اسفندیار که توسط بهمن به رستم ابلاغ می‌شود، ابلاغ نمک‌نشناسی اوست.

کنون از تو اندازه گیریم راست
که بگذاشتی سالیان بی‌شمار
اگر بازجویی ز راه خرد
که چندین بزرگی و گنج و سپاه
تو پیش از نیاکان ما یافتی
چه مایه جهان داشت لهراسب شاه
چو او شهریاری به گشتاسب داد
سوی وی یکی نامه نوشته‌ای
نرفتی به درگاه او بنده‌وار
نه باید برین برفرونی نه کاست
بدیدی به گیتی بسی شهریار
بدانی که چونین نه اندر خورد
گرانمایه اسپان و تخت و کلاه
چو در بندگی تیز بشتافتی
نکردی گذر سوی آن بارگاه
نیامدت خود زان سپس تخت یار
از آرایشش بندگی گشته‌ای
نخوانی کسی را همی شهریار
(فردوسی. ج ۶، ۱۳۱۹: ۲۳۲)

نازیدن اسفندیار به پادشاهان هم تبارش و ترجیح دادن آن‌ها به هوشنگ و جمشید و فریدون در رجزخوانی، از دیگر موارد بزرگ‌بینی و اظهار بزرگی است که اسفندیار ابراز می‌دارد.

ز هوشنگ و جمّ و فریدون گرد
همی رو چنین تا سرکیقباد
چو گشتاسب نشست یک پایدار
پپذرفت پاکیزه دین بهی
که از تخم ضحاک شاهی ببرد
که تاج فریدون به سر برنهاد
به رزم و به بزم و به رای و شکار
نهان گشت بیدادی و بیرهی...
(همان: ۲۳۲-۲۳۳)

سپس اشاره می‌کند با این همه بزرگی این پادشاهان:

از آن گفتم این با تو ای پهلوان کسه او از تو آزرده دارد روان
نرفتی بدان نامور بارگاه نکردی بدان نامداران نگاه
کرانی گزیدستی اندر جهان همی خویشتن داری اندر نهان
(همان: ۲۳۳)

خاندان لهراسب و گشتاسب و اسفندیار خوب می‌دانند که رستم مرد انزوا نیست، ولی بخاطر این‌که این خاندان را شایسته شاه می‌داند و آن‌ها را لایق شاهی بر ایران نمی‌داند، کناری جسته و خود را بر آن‌ها عرضه نمی‌کند؛ زیرا کسی هم‌چون رستم شایسته نیست تا جبهه تملق بر پیشگاه قدرت‌طلبی چون گشتاسب بساید؛ کما این‌که زال هم به نژاد و گوهر لهراسب در موقع انتخاب کیخسرو ایرادی جدی وارد کرد. از این رو اسفندیار می‌گوید:

فرامش تو را مهتران چون کنند مگر مغز دل پاک بیرون کنند
ز شاهان کسی برچنین داستان ز بنده نبودند همداستان
مرا گفت رستم ز بس خواسته همان کشور و گنج آراسته
به زاول نشسته است و گشته است مست نیارد به هر کار من پیش دست
(همان: ۲۳۳)

نمونه دیگر: طمع دستوران دارا برای گرفتن منصب از اسکندر و کشتن دارا (همان: ج ۶:

۳۳۹).

الف-۸) انتقام‌جویی

عصبانیت و انتقام‌جویی از دیگر کارکردهای پادشاهان ظالم است. اسفندیار نیز برای

تسلیم کردن رستم، از این حربه استفاده می‌کند و می‌گوید:

بر آشفت یک روز و سوگند خورد به روز سپید و شب لاژورد
که او را بجز بسته بر بارگاه نبیند کسی زین گزیده سپاه
کنون من از ایران بدان آمدم نبند شاه دستور تا دم زنم
پرهیز و بیجان شو از خشم اوی ندیدی که خشم آورد چشم اوی
(همان: ۲۳۴)

سپس اشاره می‌کند من به دنبال آن نیستم که خانه شما را ویران کنم.

نباید که تان خانه ویران شود به کام دلیران ایران شود
(همان: ۲۳۴)

الف-۹) همراهی با ستمدیدگان و سوء استفاده از خون مظلومان

اکثر اوقات پادشاهان به خونخواهی کسانی که خود عامل قتل آنان بودند اقدام کرده تا هم مانع استفاده دیگران شوند و هم بتوانند میدان‌داری کنند و مردم را بفریبند. از نمونه‌های آن، مرگ یزدگرد به دست ماهوی است که علی‌رغم این‌که خود عامل اصلی قتل یزدگرد بود، پس از مرگ او وقتی با مخالفت‌های دیگران مواجه شد، به خون‌خواهی یزدگرد لشکری فراهم کرد و به بیژن حمله کرد.

به شهر بخارا نهند روی چنان ساخته لشکر جنگجوی
همی گفت ما را سمرقند و چاج بیاید گرفتن بدین مهر و تاج
به فرمان شاه جهان، یزدگرد که سالار بُد زیر او هفت گرد
ز بیژن بخواهم به شمشیر کین کزو تیره شد بخت شاه زمین
(همان: ۹: ۳۱۳)

دیگر نمونه: قباد (همان: ۳۲۹) و هرمزد (همان، ج ۱: ۴۳۰).

الف-۱۰) کشتن صاحبان خرد و موبدان

از جمله کارهای صاحبان قدرت برای تصاحب حکومت و تثبیت قدرت، آن بوده که افراد صاحب نام و نفوذ را که سدّ و مانع اعمال و امیال آن‌ها بودند از بین می‌بردند. چون پادشاهی قصد بدی می‌کرد و از دادگری سر می‌پنجید و یا قصد ظلمی را داشت، باید صاحبان علم و خرد و عالمان، سکوت می‌کردند. اگر احتمال می‌داد که آن‌ها به مخالفت با پادشاه سخن بگویند و یا در دل پادشاه هراس از آن‌ها راه می‌یافت به هر بهانه‌ای مخالفان را از میان برمی‌داشتند. مثل هرمزد که از موبدان در هراس بود.

همی بود از ایشان دلش پر هراس که روزی شوند اندرو ناسپاس
(همان: ۳۱۹)

از جمله این رفتار را می‌توان در کار کسی مثل هرمزد پسر انوشیروان دید که او

بلافاصله پس از کسب قدرت، موبدان بزرگ که در زمان پدرش (انوشیروان) راهنمای او بودند، از جمله ایزدگشسب، بُرزمهر، ماه آذرش را با زهر و شکنجه به قتل رساند و هم‌چنین داستان قتل ایرج (همان. ج ۱: ۱۰۴).

الف-۱۱) انحصارگرایی

در دوره ساسانیان «آزادی انفرادی بسته به اراده دولت بود و در حدود دوهزار سال اثری از آن نبود» (گیریشمن، ۱۳۷۲: ۳۴۷). نظام طبقاتی عجیبی حاکم بود به طوری که خواندن و نوشتن ویژه گروه خاصی بود. داستان بازاری موزه‌فروش که توسط وزیر اعظم به انوشیروان پیغام می‌دهد اگر شاهنشاه اجازه سوادآموزی به فرزندش بدهد، مبلغ هنگفتی به خزانه تقدیم می‌کند را فردوسی آورده است که:

یکی آرزو کرد موزه‌فروش	اگر شاه دارد به گفتار گوش
یکی پور دارم رسیده بجای	به فرهنگ جوید همی رهنمای
اگر شاه باشد بدین دستگیر	که این پاک فرزند گردد دیبر

(فردوسی. ج ۱، ۱۳۷۹: ۲۹۹)

اما شاه خشمگین شد و به وزیر اعظم بوذرجمهر می‌گوید: مگر شیطان خرد تو را کور کرده:

بدو گفت شاه ای خردمند مرد	مگر دیو چشم تو را خیره کرد
چو بازارگان بچه گردد دیبر	هنرمند و با دانش و یادگیر
چو فرزند ما برنشیند به تخت	دیبری بیایدش پیروزبخت
هنر باید از مرد موزه‌فروش	سپارد بدو چشم بینا و گوش
به ما بر پس مرگ نفرین بود	چو آیین این روزگار این بود
نخواهیم روزی بدان گنج داد	درم زو مخواه و مکن هیچ یاد
هم اکنون شتر باز گردان به راه	درم خواه وز موزه‌دوزان مخواه

(همان: ۲۹۹-۳۰۰)

الف-۱۲) حسادت و ترس

نمونه دیگر ظلم دوره ساسانی دوره پیروز و پسرش بلاش است که هر دو بی‌کفایت‌اند

ولی اداره مملکت به دست دستوری کاردان به نام سوفزا است. او قباد را به جای بلاش می‌نشانند تا کشور و شاهی را برهاند. قباد از شایستگی‌های سوفزا آگاه است و سلطنت را مدیون اوست، اما چون از وجاهت مردی او بیمناک است، وی را ناجوانمردانه می‌کشد و هم اوست که سنت شنیع قتل سردار و وزیر لایق در دوره تاریخی گونه را بنیاد می‌نهد. در زمان نوشیروان که تربیت یافته چنین پدری است، مزدک را که برانگیزنده و راهنمای شاه در انجام اصلاحات بنیادی در نظام کشور است، از میان می‌برد و هم در روزگار خودش بوذرجمهر دستور خود را، خلع و حبس می‌کند. کسرا نه وجود پهلوان را برمی‌تابد نه دستور را. فردوسی نشان می‌دهد که او سخت جاه‌اندیش، تمرکزطلب، مستبد و وجودش سرشار از بدگمانی است. او بعد از زندانی کردن بوذرجمهر همه چیز را خود در دست می‌گیرد.

چنین بود تا گاه نوشین روان
همو بود شاه و همو پهلوان
همو بود جنگی و موبد همو
سپهد همو بود و بخرد همو
به هر جای کار آگهی داشتی
جهان را به دستور نگذاشتی
(همان: ۲۶۶)

ب) تجزیه و تحلیل

در تحلیل تفکر انتقادی فردوسی از دوره باستان، نشانه‌ها و قرائن روشنی است که تمرکز قدرت در دست یک تن، باعث سوء استفاده از قدرت شده و این امر با ظلم و شکنجه و قتل همراه بوده است. فردوسی در داستان انوشیروان ضمن گزارش واقعیت‌های تاریخی، ناخرسندی خود را با لحن «او» در بیت‌ها و «همو» های پیاپی نشان می‌دهد. در ضمن چند بیت قبل از آن، انتقاد خود را از نظام مطلقه که با جاسوس و جاسوس‌بازی اداره می‌شود، ابراز می‌دارد. از زبان بوذرجمهر آن‌گاه که شکسته و نابینا از زندان کسرا بیرون می‌آید، می‌شنویم:

اگر چند باشد سرافراز شاه
بشکار است کار شهنشاه و رزم
دل و جان دستور باشد به رنج
می و بخشش و شادی و داد و بزم...
ز اندیشه کدخدایی و گنج
(همان: ۲۶۶)

این توصیه بودرجمهر سرلوحه تمامی حکومت‌های مشروطه‌خواهی است که بر مبنای تفکیک قوا کار می‌کنند. شیوه مستبدانه حکومت کسرا، معلول سوءظن شدید او نسبت به هر کس از عصر قباد و محیط پر از ترس و ترور است. چنان‌که در جریاناتی چون قتل سوفزا و نارضایتی مردم از این کار و قیام مزدک و کشته شدن او، جلوه‌گر است؛ پرورش نوشیروان در محیط مسموم دربار قباد، نتیجه‌ای جز این ندارد. همچنین این شخصیت‌کشی‌های امثال قباد و کسرا که سنت ساسانیان شده بود، زمینه و علتی برای جریان‌های بعدی شد. از جمله ماجرای بهرام چوبین و سردار دلاور هرمز و پرویز و سوءظن متقابل و قتل ناجوانمردانه او.

فردوسی معمولاً از همان آغاز پادشاهی کیومرث تا پایان کتاب و کشته شدن یزدگرد مرتباً به تحلیل تفکر انتقادی اوضاع سیاسی می‌پردازد و نظر خود را هم ضمن داستان‌ها ابراز می‌دارد. گویا خود را مکلف دانسته در پی هر رویدادی و یا در آغاز داستان، اشاره‌ای به عرصه‌های سیاسی جامعه خود کند و زشتکاری و بیداد ظالمان را گوشزد کند و با اشاره به پادشاهان عادل و یا ظالم و سرنوشت آنان، حاکمان جدید را به بیداری و خودآگاهی سوق دهد؛ از این‌روست که ما این اثر را بیشتر متنی با تفکر انتقادی سیاسی قلمداد می‌کنیم.

با اندک تأملی در این اثر بزرگ درمی‌یابیم که فردوسی براساس روایت‌های تاریخی و داستان‌های پهلوانی، به نقل حوادث و رویدادها آن‌چنان که بر اساس منابع به دست او رسیده، اقدام کرده و هیچ‌یک از مطالب اساسی شاهنامه، مجعول و ساختگی نیست و فردوسی در طرز ادای مطالب، زیبا جلوه‌دادن حق و راستی و عدالت و زشت گردانیدن نامردی و پلیدی و تصرف‌های شاعرانه در توصیف مناظر و آراستن صحنه‌های رزم، از روش گفتمان انتقادی استفاده کرده است. او در بیان و تحلیل متن، خنثی نبوده و با سوگیری و توصیف و تحلیل وقایع همانند «نظریه تحلیل گفتمان» موقعیت اجتماعی‌اش ایجاد کرده تا متن را با دخالت عوامل سیاسی تحلیل کند. با این همه در عین علاقه به ایران و دشمنی با عناصر ضدایرانی، در شاهنامه مردی بی‌غرض است. در جایی که اندیشه او با پهلوانان همسو است، با پهلوان همسو می‌شود و سخن‌های خود را می‌گوید. امثال این اندیشه که رستم به گودرز می‌گوید:

که گیتی سراسر فریب است و بند گهی سودمندی و گاهی گزند
(همان، ج ۲: ۱۱۶)

در حالی که مضمون بدبینانه مصراع اول، زمینه چندان در ایران باستان ندارد و اندیشه ایدئالیسی نسبت دادن فریب به احوال و اطوار جهان در مقابل روحیه واقع‌گرای ایرانیان عصر زرتشت است و این اندیشه، روحیه مردم قرون اسلامی است. ضمن این‌که در منظومه‌های ملی که با احساسات و تعصبات قوی شکل می‌گیرد، چنان‌که سراینده آن به تاریخ‌نگاری صرف پردازد، از تأثیر حماسی - اسطوره‌ای آن کاسته شده و به اثری بی‌بدیل هم‌چون شاهنامه تبدیل نخواهد شد و هیچ‌گونه هیجانی به خواننده دست نخواهد داد. بر این اساس فردوسی سهم عظیمی در آفرینش چنین اثری داشته است.

دینکرد شاهان نیک را به سه دسته تقسیم می‌کند: شاهان بسیار بزرگ و گراندقدر، شاهان میان‌مایه و شاهان خرد یا کاستمند. شاه بسیار کامل، شاهی است که کمال او از گوهرها و مایگان ویژه خود او سرچشمه گرفته باشد و هم‌کردی باشد از کوشش‌های خویش، فر خویش، خرد خویش و هنر خویش. شاه میان‌مایه یا نیمه‌کامل، شاهی است که برابره هم بزرگی از آن اوست و هم او از آن بزرگی. کسی است که هم، فرمان می‌راند و هم بر او فرمان رانده می‌شود. شاه خرد، شاهی است که کمترین بزرگی را دارد؛ گوهرهای بزرگی نه از خود او بلکه از کس دیگری مایه گرفته باشد (پورد/اورد، ۱۳۸۱: ۳۰۵).

در تحلیل فردوسی از دوره باستان، شاهی که از ارزش‌ها و شایستگی‌ها به دور باشد تنها از آن جهت که شاه است، شایسته ستودن نیست. او شاهی را که بزرگی و گوهرهای انسانی در او نیست با زبانی درشت و کوبنده می‌نکوهد. نمونه برجسته از این‌گونه شاهان در شاهنامه، کیکاووس است که هرگز نتوانسته در سایه شاهی از تیغ زبان فردوسی که بر آن با هر کژی و در آن با هر کاستی است، برهد و او را هر جا که شایسته دیده، به درشت‌ترین و آزارنده‌ترین سخنان یاد کرده است.

او از زن دزدی کبخسرو، کنیزبازی ایرج، شهرسوزی‌ها و زن و بچه‌کشی کیکاووس «مردم‌کشی ذوالاکتاف، زن‌بارگی‌های بهرام گور، مردم‌کشی و شهرسوزی انوشیروان، شکنجه‌گری و قساوت‌های خسرو پرویز، پوراندخت، شاپور، بهرام و دیگران و رفتارهای خسونت‌بار و ضدبشری آنان یاد می‌کند؛ در حالی که در مورد کوروش مطلقاً سکوت

می‌کند و اسکندر را شخصیت خردمند بیداردل و دورکننده بدی‌ها، سازنده، آرام‌کننده کشور، شاهوار با خرد و فرهنگ، خوب‌چهر، خوب‌گفتار، دادگر، پیروزبخت، بخشنده و آشتی‌جو می‌نامد. او همان ویژگی‌هایی را برای اسکندر قائل شده است که قرآن برای ذوالقرنین قائل شده است.

تحلیل‌گفتمان سیاسی فردوسی با دیگر شاعران متفاوت است. از دیدگاه شاعران هر کس شاه است، ستودنی است. برای آنان تفاوتی ندارد که ستوده‌شان چه کسی باشد. هر شاهی مزد سخن را بپردازد، ستودنی است ولو ضحاک باشد. اما در گفتمان انتقادی حماسه سیاسی فردوسی «تأزیش‌های کوبنده، سهمگین و ویران‌گر استاد را بر شاهی «دروند» و بیگانه با فر، بر خودکامگی، بیداد، ناخدای‌ترس و هر بدی و ددییی از این‌گونه، نیز آزادگی، پاکی و پارسایی فردوسی را که خود در پهنه ادب به پهلوانی افسانه‌ای می‌ماند و «رستم سخن» است، زمانی به‌درستی یافت و ارج و ارز راستین‌شان را خواهیم دانست که «سروده‌های پرخاشی» او را با سروده‌های دیگران برسنجیم با سروده‌های کاسه‌لیسان چاپلوس، سخن‌بزدانی که در گزافه‌های مالیخولیایی خویش، ستودگان را تا پایه پیمبری و خدایی فرا برده‌اند» (کزازی، ۱۳۷۰: ۱۷۳).

این رویکرد تحلیل سیاسی، شاهنامه را جولانگاه حوادثی کرده است که به طور مرتب بین دو گروه بدی و خوبی و نیکی و بدی وجود دارد. شاه نیک (= هوشتره) شاهی است که به همه خویشکاری‌های نیک رفتار کند و شاه بد (= دُش‌خستره) شهریاری است که وارونه آن‌ها را انجام دهد. «نخست ضحاک و فریدون، آن‌گاه ایرج و برادران، سپس ایران و توران... جهت‌گیری شاهنامه معلوم است؛ یک جناح در جبهه خوبی است و یک جناح در جبهه بدی» (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۸۱: ۱۰).

در بسیاری از داستان‌های قدیم، محور ماجراها بر روی دو قطب خیر و شر، یعنی قهرمان اصلی و شخص یا موجود مقابل (Foil یا آنتاگو نیست) او قرار دارد و سایر اشخاص داستان نقش فرعی و تبعی دارند، بدین معنی که در خدمت هریک از این دو قطب و در جهت پیروزی یکی بر دیگری عمل می‌کنند...» (حمیدیان، ۱۳۸۷: ۲۳).

از جهت ترسیم شخصیت‌ها، چهره‌های آرمانی و افراد یک سنخ با یکدیگر تقریباً همسان‌اند و در دو قطب خیر و شر و زشتی و زیبایی تفاوت بارزی با هم ندارند. به سخن

دیگر در داستان‌های شاهنامه سنخ "type" مطرح است و نه شخصیت "character". با این حال «غایت بنیادی، همانا نیکی و بیکار با بدی است و ابزارهای بایسته برای دستیابی به آن نیز، راستی و دادگری هستند» (نوابی، ۱۳۳۹: ۵۰۲). از داستان کیومرث به بعد، روند گسترش کتاب همانا برآمدن جامعه مدنی خود فرمان و شکل گرفتن هنر کشورداری است. این روند مراحل دارد. مرحله نخست آن به نظر نگارنده از پادشاهی کیومرث تا پادشاهی فریدون و برگزیده شدن منوچهر به دست او برای ادامه شهریاری در سنت فریدونی و روشن شدن نقش جهان‌پهلوان در کار کشورداری است. در این مرحله شاهد رهاشدن جامعه از سیطره طبیعت، آغاز روال تمدن و فرهنگ، تأسیس کشوری به نام ایران و برپاشدن دستگاه شهریاری هستیم.

مبنای و کارکردهای آن را می‌توان به خوبی برشمرد:

۱. «شهریاری امری در مقابل با بدسگالی اهریمن است. هر جا که شهریاری در خطر می‌افتد و اختلالی در آن ایجاد می‌شود، انگشت اهریمن و ابلیس را در کار می‌بینیم. مانند داستان سیامک در عهد کیومرث یا داستان ضحاک و هم‌دست شدن او با ابلیس برای سر به نیست کردن پدرش مرداس در عهد جمشید و فراهم شدن زمینه تسلط هزارساله بیداد و نامردمی بر ایران یا داستان بیراه شدن کاووس از وسوسه‌های دیو و آسمان‌پیمایی وی و خواری‌هایی که دید و...» (پرهام، ۱۳۶۳: ۵۳).

۲. شهریاری کاری است که مبنای ایزدی دارد؛ شاید به همین دلیل فردوسی از «فره ایزدی» نام می‌برد و گاه شهریاری را مترادف با «ره ایزدی» می‌گیرد (همان: ۵۵).

خسرو انوشیروان گوید: «من این دانم که از پیش هرمزدخدای بیامدم و برای ستوهیدن (دیو) دروغ اینجامیم و باز پیش هرمزدخدای باید شدن. از من اشویی (= راستی) باز خواهند و خویشکاری دانایان...» (نوابی، ۱۳۳۹: ۵۰۲)

اگر در شاهنامه از ستایش پادشاهان خبری هست از این دست هست:

۳. کار شهریاری اگرچه مبنای ایزدی دارد، اما از کار شریعتمداری جداست. شریعت و دولت در کنار یکدیگرند نه معاند هم یا آمیخته به هم. جمشید با وجود آن‌که از لحاظ گستراندن تمدن و فرهنگ و سازمان دادن جامعه، نمونه یک شهریار خوب در شاهنامه

است؛ به دلیل بر هم زدن جدایی کار شهریاری از امر شریعتمداری و یکی کردن «شهریاری و موبدی» در وجود خود به فرجامی شوم و عبرت‌آموز می‌رسد که حکمتی نمادین در آن نهفته است. به دستور ضحاک با اره به دو نیم می‌شود (پرهام، ۱۳۷۳: ۵۵).

۴. از کیومرث تا منوچهر روند گسترش شهریاری روند مشارکت شهریار در پیشبرد کار تمدن و فرهنگ و سازمان دادن به جامعه، در اثبات مشروعیت و حقانیت شهریاری خود با جنگیدن به تن خویش در میدان عمل، در برابر بیگانگان متجاوزان و در حکم راندن داد و دهش است. فریدون که عالی‌ترین نمونه این‌گونه شهریار در شاهنامه است، کسی است که شهریاری‌اش بیشتر وابسته به هنرهای خود اوست... (همان: ۵۵).

نتیجه

تحلیل‌گران انتقادی، ادبیات و آثار ادبی را همانند سایر متون سیاسی - اجتماعی در خدمت ارتباط می‌دانند. از این رو متون ادبی را نیز با نگرش و روش انتقادی تحلیل، تفسیر و تبیین می‌نمایند. در این نوشتار کوشش شد با واکاوی و توصیف تعدی و بیداد حاکمان سیاسی دوره باستان به نمونه‌های نابرابری اجتماعی که در تحلیل اندیشه انتقادی مطرح می‌گردد، بپردازیم. شاعر گرانمایه حماسه‌سرای ایران در اثر حماسی خویش، اندیشه آرمان‌شهری باستانی - ایرانی را با تمام زوایای آن ترسیم می‌کند. او از اسناد به دست آمده در خصوص ایران باستان به‌عنوان یکی از مفاهیم بنیادی در مطالعه متون ادبی از نگاه تحلیل انتقادی استفاده می‌کند. از مطالعه و تحلیل تفکر حاکمان در شاهنامه و بررسی حماسه سیاسی فردوسی، درمی‌یابیم که در دوره باستان جدال زیادی بین راستی و ناراستی و داد و بیداد وجود داشته و در خصوص تمجید از پادشاهان دادگر و بیزاری و برائت از شاهان آزمند و بیدادگر، به شکل‌های مختلف عکس‌العمل نشان داده شده است. خلاصه این‌که: روحیه آز و قدرت‌طلبی و تفکر حفظ قدرت در پادشاهان و حاکمان باستانی ایران و دوری از عدالت و دادگری، گفتمان حاکم بر این دوره را با آزار و اذیت نخبگان، وزیران، عالمان، خردمندان و توده مردم همراه کرده است. این اقدام معمولاً به صورت‌های گوناگون: آز و زیاده‌خواهی، تطمیع، تهدید، قتل و غارت، دروغ، حيله و نیرنگ، انحصارطلبی، اختلاف‌افکنی و ده‌ها ترفند دیگر در عملکرد حاکمان نمود یافته و فردوسی ضمن وقوف

به این رویکرد گفتمانی در دوره باستان، از سر شعور و آگاهی کامل، با توجه به نیاز جامعه، به افشای مظالم و مسائل سیاسی گذشته پرداخته است. او از معدود شاعران سنتی است که در برابر ظلم و حکومت پادشاهان زمان خود نیز ساکت ننشسته و بی‌باکانه به انتقاد و افشای مظالم قدرت پرداخته است. از نوع بیان و تحلیل فردوسی درمی‌یابیم، هیأت‌حاکمه و صاحبان قدرت در دوره باستان، به انحاء مختلف سعی در استمرار قدرت مطلقه و نظام استبدادی داشته و اجازه نمی‌دادند دیگران وارد حریم قدرت آنان شوند.

زبان فردوسی در بخش اسطوره‌ای و تاریخی و پهلوانی، صریح و بدون کنایه است. سخن او در طی داستان‌ها تنبّه برای ستمگران است. بر خلاف آنچه برخی شاهنامه را کتاب شاهان می‌دانند و با کینه و غرض‌ورزی در مورد آن قضاوت می‌کنند، فردوسی هیچ تعهد و دلباختگی به شاهان ندارد. هر جایی صاحب قدرت و پادشاهی دچار خطا و ظلم شده و از دادگری و فره ایزدی دور شده؛ فردوسی نیز به نکوهش و فرجام بد آن اشاره می‌کند. او نه خود را مدیون کیکاووس می‌داند و نه کیخسرو. در موقع انحراف، هر دو را یک گونه با سخنان خود مجازات می‌کند.

آنچه در شاهنامه در خصوص اندیشه سیاسی دیده می‌شود، زاینده تفکر ملت ایران مربوط به دوره تاریخی، پهلوانی و اسطوره‌ای است. در تفکر انتقادی باستان، «شاهی که عدالت نمی‌ورزید و مصلحت‌عامه را در کنش سیاسی خود دخالت نمی‌داد، پادشاهی گجسته تلقی می‌شد و فره ایزدی‌اش را از دست می‌داد» (فرای، ۱۳۱۳: ۵۰۹). اصول اساسی و محور این گفتمان، مقابله با بیداد و با دنیایی بوده که می‌خواستند فریب‌کاری و کزی را بر کرسی بنشانند. فردوسی در طرز ادای مطالب، زیبا جلوه دادن حق و راستی و عدالت و زشت گردانیدن نامردی و پلیدی و تصرف‌های شاعرانه در توصیف مناظر و آراستن صحنه‌های رزم، در این گفتمان، یکی از زیباترین توصیف‌ها را خلق کرده است.

زیربنای تفکر سیاسی در دوره باستان، نیک‌اندیشی و خیرخواهی و راستی و دادگری است. این شیوه یادآور روش آزادی‌خواهان و نیک‌اندیشان تاریخ بوده است. راهی میانه در دفاع از عدالت و دادگری و مقابله با دیو و اهریمن. با این همه بر مبنای مطالعات انجام‌گرفته، معلوم می‌شود در اندیشه حاکمان سیاسی گذشته، تعدی و ظلم بر رقیبان و مخالفان و سرکوب آنان به هر نحو ممکن رایج بوده است.

منابع

الف) کتاب‌ها

۱. آفاگل‌زاده، فردوس. (۱۳۸۵). تحلیل گفتمان انتقادی. تهران: علمی - فرهنگی.
۲. اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۸۱). ایران و جهان از نگاه شاهنامه، تهران: امیرکبیر.
۳. بیهقی، ابوالفضل. (۱۳۶۸). تاریخ بیهقی. شرح خطیب رهبر، جلد اول. تهران: سعدی.
۴. پرهام، باقر. (۱۳۷۳). با نگاه فردوسی، مبانی نقد خرد سیاسی در ایران، تهران: مرکز.
۵. پورداوود، ابراهیم. (۱۳۸۱). یادداشت‌های گاته‌ها، تهران: اساطیر.
۶. حمیدیان، سعید. (۱۳۸۷). درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی. ج سوم، تهران: ناهید.
۷. رجائی، احمد. (۱۳۷۲). یادنامه فردوسی. مشهد: فردوسی.
۸. رضاقلی، علی. (۱۳۸۴). جامعه‌شناسی خودکامگی. ج ۱۲. تهران: نی.
۹. سجادی، سید محمدعلی. (۱۳۸۷). اجتماعیات در ادبیات. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۱۰. صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۹۰). حماسه سرایی در ایران، تهران: امیرکبیر.
۱۱. عبداللهی، فرشته. (۱۳۶۹). دین زرتشت و نقش آن در جامعه ساسانی. تهران: گوته.
۱۲. فرای، ریچاردن. (۱۳۸۳). تاریخ سیاسی ایران در دوره ساسانیان - تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت سامانیان. ج ۳، قسمت اول. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.
۱۳. فرکلاف، نورمن. (۲۰۰۱). تحلیل انتقادی گفتمان. ترجمه فاطمه شایسته پیران، تهران: نشر مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
۱۴. فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۹). شاهنامه فردوسی چاپ مسکو به کوشش سعید حمیدیان، ج ۵، تهران: قطره.
۱۵. کزازی، میر جلال‌الدین. (۱۳۷۰). مازهای راز، جستارهایی در شاهنامه. ج ۳، تهران: مرکز.
۱۶. گیریشمن، رومن. (۱۳۷۲). ایران از آغاز تا اسلام. ترجمه دکتر محمد معین. تهران: علمی فرهنگی.
۱۷. هاشمی، جمال. (۱۳۸۴). بالندگی و بازندگی ایرانیان. تهران: شرکت انتشارات سهامی.

ب) مقاله‌ها

۱۸. آفا گل‌زاده، فردوس. (۱۳۸۴). "کاربرد آموزه‌های زبان شناسی نقش‌گرا در تجزیه و تحلیل متون ادبی". در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد. سال ۳۸، شماره ۲. شماره پی‌درپی ۱۴۹. صص ۱-۲۱.
۱۹. _____ . (۱۳۸۶). "تحلیل گفتمان انتقادی و ادبیات". در ادب‌پژوهی کرمان. شماره ۱. صص ۱۷-۲۷.
۲۰. بهنادیان، شاهین. "سیری کوتاه بر تفکرات سیاسی ایران". در فصل‌نامه تخصصی علوم سیاسی. سال چهارم.

شماره ۷. صص ۲۳۴-۲۵۶.

۲۱. ماهیار نوابی. (زمستان ۱۳۳۹). "اندرزدانایان به مزدیستان و اندرز خسرو قبادان". در نشریه دانشکده ادبیات و

علوم انسانی تبریز. شماره ۵۲. زمستان. صص ۱۲۷-۱۴۴.

۲۲. گنج‌بخش زمانی، سعید. (بهار ۱۳۸۶). "چشمان باز بسته اسفندیار". در مجله ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی.

شماره ۶. صص ۱۲۵-۱۴۵.

۲۳. Simpson, Paul. (۱۹۹۳) *Language Ideology and point of view* London. Arnold *